

به نام خدا



داستان چای در ایران



سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

ستوده، فاطمه، ۱۳۶۲-
داستان چای در ایران/ نویسنده فاطمه ستوده؛ تصویرگر مانی وطن دوست.
تهران: شرکت انتشارات فنی ایران، کتاب‌های نردبان، ۱۴۰۳.
۱۲۰ ص:، مصور، جدول.
کی؟ چی؟ کجا؟
978-622-344-407-4
چای -- تاریخ -- ادبیات کودکان و نوجوانان
چای -- ایران -- تاریخ -- ادبیات کودکان و نوجوانان
وطن دوست، مانی، ۱۳۵۴ -، تصویرگر
GT۲۹۰۷
۳۹۴/۱۵۰۹۵۵
۹۸۶۷۳۰۹



شرکت
انتشارات
فنی ایران

کتاب‌های
نردبان

داستان چای در ایران

نردبان بنفش - عمومی | کی؟ چی؟ کجا؟ | کد کتاب ۲۸۳۶

نویسنده فاطمه ستوده / تصویرگر مانی وطن دوست
نسخه‌پرداز: معصومه نصابی

مدیر پروژه سیدرضا کروی

مدیر ادبی فریدون عموزاده خلیلی

دبیران مجموعه مریم عربی، ابراهیم قربان‌پور

مدیر هنری کیانوش غریب‌پور / مدیر تولید سمیه نوری

صفحه‌آرا الهه قاسم‌زاده / طراح جلد حامد زاهد

طراح یونیفرم فاطمه هراتی

چاپ اول ۱۴۰۴ | ۱۰۰۰ نسخه | چاپ اخترشمال

حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به شرکت انتشارات فنی ایران است.

میرعماد، شماره ۲۴، تهران ۱۵۸۷۷۳۶۵۱۱ ☎ ۰۲۱-۵۴۹۵۹، ۸۸۵۰۵۰۵۵

info@entesharat.com ✉ entesharat.com

@nardebanbooks 📧 nardebanbooks

کاغذ این کتاب از جنگل‌های
صنعتی مدیریت شده
تهیه شده است.



داستان چای در ایران

فاطمه ستوده

تصویرگر: مانی وطن دوست



فهرست

- پیش درآمد | ۷
- ۱ — بزن بریم تنبل خونه شاه عباس | ۹
- ۲ — جناب فتحعلی شاه دلشان
چای دیشلمه می خواهد | ۱۵
- ۳ — تو بلدی سماور بسازی؟ | ۲۱
- ۴ — بقیه قصه بمونه واسه فردا | ۲۷
- ۵ — یه چای لبریز و لب دوز و لب سوز لطفاً | ۳۴
- ۶ — الان می دم با چوب بزندات | ۳۹
- ۷ — مردی با گلدان چای به ایران آمد | ۴۳
- ۸ — موهای تو هم چای دارچینه؟ | ۴۸
- ۹ — چای زن و مرد نداره | ۵۴
- ۱۰ — قبول باشه ایشالله | ۶۰
- ۱۱ — حکماً آخرالزمون شده | ۶۴

- ۱۲ — سماور از خودمان، چای از خودمان | ۶۸
- ۱۳ — گل و چای و خواستگاری | ۷۲
- ۱۴ — یک کلام، فقط قوری گل قرمزی | ۷۵
- ۱۵ — لشگر انگیزد که خون عاشقان ریزد | ۷۹
- ۱۶ — نان و پنیر و چایی، چه روز دلربایی | ۸۳
- ۱۷ — چای و نبات، علاج همه دردهای دنیا | ۸۶
- ۱۸ — دنیا دنیا گشته ام به بوی تو | ۸۹
- ۱۹ — چایی چایی تو طبیعت چون می ده | ۹۳
- ۲۰ — چایم را تو شیرین کن | ۹۷
- ۲۱ — از چای من تا چای تو | ۱۰۰
- ۲۲ — چای این جا، چای آن جا، چای همه جا | ۱۰۳
- سیر تاریخی چای در ایران | ۱۱۴
- سیر تاریخی ایران و جهان | ۱۱۵

پیش درآمد

آیا تا به حال فکر کرده‌اید چای از کجا آمده است؟ شاید شما از آن کسانی باشید که چای دوست ندارند. شاید هم دلتان برای یک فنجان چای شیرین و یک لقمه نان و پنیر ضعف می‌رود. اگر شما هم مثل نویسندهٔ این کتاب فکر می‌کردید ایرانی‌ها از هزار سال پیش بساط چای و سماور و قوری‌شان برپا بوده، بدانید که اشتباه می‌کردید. مردم ایران کمتر از دویست سال است که به چای روی خوش نشان داده‌اند.

پیش از آن بیشتر مردم عاشق قهوهٔ تلخ بودند. دمنوش هم دوست داشتند. برگ و گل گیاهان مختلف را دم می‌کردند و با آن دمنوش‌هایی می‌ساختند و صبح تا شب می‌نوشیدند. تا دویست سال پیش، صبح ایرانی‌ها بدون چای شروع می‌شد.

در ایران کسی بلد نبود گیاه چای را بکارد. اما سلیقه خوراکی مردم کم‌کم آن‌قدر تغییر کرد که ایرانی‌ها یکی از چای خورترین مردم دنیا شدند. این داستان چای است، نوشیدنی تلخ و عجیبی که سال‌ها در سخت‌ترین روزهای مردم ایران، زندگی‌شان را شیرین و گرم کرده است.



بزن بریم تنبل خونه شاه عباس

چای کجا بود؟ از هزار سال پیش، ایرانی‌ها دمنوش دوست داشتند. شیر گاو و گوسفند را هم گرم می‌کردند و می‌خوردند. گاهی هم برای صبحانه آب جوش و گلاب و نبات می‌خوردند و پاشنه گیوه‌شان را ور می‌کشیدند* و روزشان را با حال خوش شروع می‌کردند. گاهی بازرگانان گیاه چای سیاه را از چین و هند و روسیه به ایران می‌آوردند اما نوشیدن چای هنوز بین مردم عادی همه‌گیر نشده بود.



گیوه را ور کشیدن: کفش پوشیدن. اصطلاحی است به معنای آماده شدن.

اما نوشیدن چای در شرق آسیا سابقه زیادی داشت. حدود پنج هزار سال پیش چینی‌ها گیاه کاملیا سینسیس را کشف کردند و فهمیدند می‌توانند با جوشاندن برگ‌های این گیاه، معجون گرم آرامش‌بخشی به دست بیاورند. افسانه‌های عجیب‌وغریبی از آن روزها نقل می‌شود. می‌گویند روزی یکی از پادشاهان چین مردی را به جای دوری تبعید کرد. پس از مدتی، مرد که گرسنه شده بود، برگ‌های درختی را کند و خرچ‌خرچ خورد. هم از گرسنگی نجات پیدا کرد و هم لپ‌هایش گل انداخت و سرحال شد. سرخوش به شهر برگشت و پنهانی خودش را به دربار پادشاه رساند. پادشاه دید ای دل غافل، دشمنش لپ‌گلی به شهر برگشته است. پزشک‌ها و طبیب‌های درباری را همراه مرد فرستاد تا کشف کنند مرد چی خورده که این جوری سرحال و خوشحال برگشته.

در یک افسانه دیگر چینی هم آمده که روزی چند نفر برای شکار به جنگلی رفته بودند. حیوان بیچاره را که شکار کردند، گوشتش را توی ظرفی گذاشتند و رویش را با برگ‌های درختی که همان دوروبرها



بود، پوشانده. کمی بعد که برگ‌ها را کنار زدند، دیدند گوشت شکار له شده و انگار حسابی پخته است. به این نتیجه رسیدند که خوردن برگ‌های بوته‌ی چای احتمالاً به هضم غذا کمک می‌کند.

واقعیت‌های جالب!

در زبان چینی به چای «تی» (tea) می‌گویند. در زبان ژاپنی هم به چای «اُچا» (ocha) می‌گویند که احتمالاً همان لفظ چای ما ایرانی‌هاست. طبق بعضی منابع تاریخی، اروپایی‌ها از زبان چینی واژه‌ی تی را گرفته‌اند و ما ایرانی‌ها هم از ژاپنی‌ها.



اما در آن سال‌ها در ایران خبری از چای نبود. بیشتر مردم قهوه می‌خوردند. در هر خیابان و کوچه‌ای قهوه‌خانه ساخته شده بود. آدم‌ها در قهوه‌خانه‌ها جمع می‌شدند و صبح تا شب وقتشان را آن‌جا می‌گذراندند. آن‌قدر مردم آن‌جا جمع می‌شدند و می‌گفتند و می‌خندیدند و می‌ماندند و می‌خوردند، که کم‌کم به شوخی روی قهوه‌خانه‌ها اسم دیگری هم گذاشتند. به قهوه‌خانه‌ها می‌گفتند «تنبل‌خانه». هنوز هم به آدم‌های تنبل و بیکاری که صبح تا شب گوشه‌ای می‌نشینند و هیچ کاری نمی‌کنند، می‌گویند: «مگه اومده‌ای تنبل‌خونه شاه‌عباس؟»



می‌گویند روزی شاه‌عباس صفوی با درباری‌ها دور همدیگر نشسته بودند و از بالا و پایین مملکت می‌گفتند. شاه‌عباس دستی به سبیل‌های چخماقی‌اش کشید و گفت: «خدا را شکر. همه در مملکت ما وضعشان خوب است. آب‌وهوا خوب، مردم حالشان خوب، حقوق و زندگی و خورد و خوراک مردم خوب! غیر از این است؟» وزیر گفت: «قربانتان گُردم. همه حال و روزشان خوب است، جز جماعت تنبل. نه پولی می‌گیرند، نه عایدی و درآمندی دارند. هیچی به هیچی.» شاه‌عباس گفت: «ها. درست



گفتی وزیر.» و دستور داد جایی را بسازند که تنبل‌ها آن‌جا جمع شوند و زندگی کنند و حقوق بگیرند.

بعد از آن روز، تنبل‌های شهر می‌رفتند تنبل‌خانه و خودشان را معرفی می‌کردند و آن‌جا می‌ماندند. کمی که گذشت، کار و بار تنبل‌خانه بدجوری گرفت. همه دلشان می‌خواست بروند آن‌جا و خودشان را تنبل‌جا بزنند و جا و غذای مفت و مجانی پیدا کنند. شاه‌عباس دید این‌جوری که نمی‌شود. دوباره با درباری‌ها جلسه گذاشت. گفت: «چه کنیم آخر؟» دلک دربار گفت: «تنبل‌ها را به حمام ببرید. سوراخ‌سنبه‌های حمام را ببندید و کم‌کم آتش حمام را بیشتر کنید که محیط داغ‌تر شود. تنبل واقعی حال ندارد از حمام داغ بزند بیرون.»

شاه از فکر دلک خوشش آمد. دستور داد تنبل‌ها را به حمام بفرستند. حمام که داغ‌داغ شد، تنبل‌هایی که واقعاً تنبل نبودند، از سر و کول هم رفتند بالا که یک‌جوری خودشان را از حمام بیندازند بیرون و هوای تازه به سرشان بخورد. فقط دو تنبل از حمام بیرون نرفتند. روی سنگ‌های داغ حمام لم داده بودند و از جایشان جُم نمی‌خوردند. یکی‌شان ناله‌کنان می‌گفت: «سوختم، سوختم.» رفیقش از خودش هم تنبل‌تر بود. با صدای ریزی گفت: «حالا که دهن‌ت باز است، بگو رفیقم هم سوخت.»

بعد از آن، ضرب‌المثل «تنبل‌خانه شاه‌عباس» بین مردم دهان‌به‌دهان گشت. روزگاری قهوه‌خانه‌های ایران هم نزدیک بود شبیه تنبل‌خانه‌ها شوند.

واقعیت‌های جالب

بر اساس کارهایی که روی برگ‌های چای در کارخانه‌ها انجام می‌شود، چای انواع مختلفی پیدا می‌کند. چای سفید، چای سبز، چای اولانگ، چای قرمز، چای پوئره، چای سیاه و... چند نمونه از چای‌ها هستند. در این کتاب منظور ما از چای، چای سیاه است، همان چای مصرفی ما ایرانی‌ها.



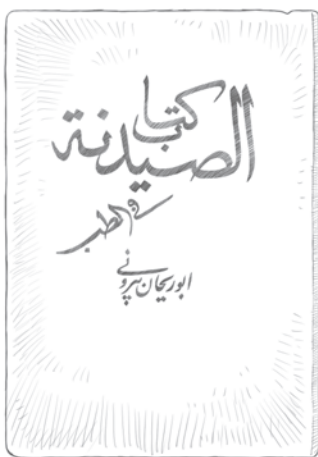


جناب فتحعلی شاه دلشان چای دیشلمه می خواهد

حدود چهارصد سال پیش صفوی‌ها بر ایران حکومت می‌کردند و در هر کوچه و پس‌کوچه چراغ یک قهوه‌خانه روشن بود. آن روزها قهوه ارزان و فراوان بود و بیشتر مردم به آن دسترسی داشتند. چند تاجر و بازرگان فقط مقدار کمی چای از چین و هند و روسیه به ایران می‌آوردند، برای همین قیمتش گران بود و مردم عادی نمی‌توانستند چای بخرند. آدم‌های اسم و رسم‌دار و پول‌دار در خانه‌هایشان و شاه و شاهزاده‌ها در دربارشان چای می‌نوشیدند.

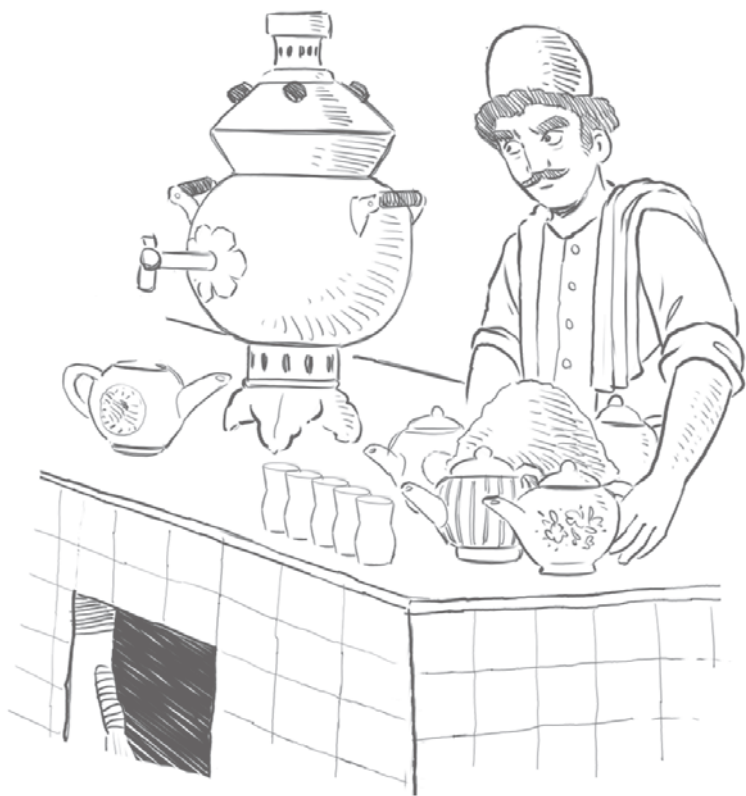
واقعیت‌های جالب

ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ ایرانی در قرن چهارم هجری در کتاب «الصیدنه فی الطب» که درباره گیاهان دارویی و خاصیت‌های آن‌ها نوشته است، به برگ‌های گیاه چای اشاره می‌کند و می‌گوید داستان پیدا شدن گیاه چای مربوط به دوران یکی از پادشاهان چین است.



هرچه پایان عمر صفوی‌ها نزدیک‌تر می‌شد، قهوه‌خانه‌ها بیشتر می‌شدند. قهوه در دنیا هم محبوب بود اما ایرانی‌ها دیگر شورش را درآورده بودند. چندتا جهانگرد خارجی بعدها در خاطراتشان نوشتند

که ایرانی‌ها خیلی قهوه می‌خورند. گاسپار دروویل، نمایندهٔ روسیه، در دوران حکومت فتحعلی‌شاه در ایران زندگی می‌کرد. دروویل بعدها در سفرنامه‌اش نوشت: «علاقهٔ ایرانی‌ها به قهوه تا سرحد جنون پیش می‌رود و من فکر نمی‌کنم حتی یک نفر هم در این کشور پیدا شود که روزی چند فنجان قهوه ننوشد.»



بیشتر بدانید

صفوی‌ها

حکومتی شیعه بودند که از قرن نهم تا دوازدهم هجری شمسی بر ایران حکومت می‌کردند. شاهان صفوی به زبان ترکی آذری صحبت می‌کردند. در دوره حکومت آن‌ها فرهنگ و هنر ایرانی و اسلامی به خوبی شکوفا شده بود. در دویست و سی و پنج سال حکومت سلسله صفوی، ایران تقریباً یکپارچه و نسبتاً در صلح و آرامش بود.

بعد از صفوی‌ها، افشاریان و زندیان به قدرت رسیدند. در ایران کمی هرج و مرج شده بود. این می‌رفت و آن می‌آمد. مردم سردرگم شده بودند. کسی دل و دماغ نشستن توی قهوه‌خانه نداشت. کم‌کم قهوه‌خانه‌ها هم از رونق افتادند. اما با آمدن قاجارها باز همه چیز تغییر کرد. قاجارها اولین کاری که کردند، پایتخت ایران را به تهران کشاندند. مردم سرگرمی می‌خواستند. دوباره قهوه‌خانه‌ها زیر نور چراغ‌های پیه‌سوز روشن شدند و مردها به آن جا آمدند.

ایرانی‌ها تازه‌تازه داشتند با چای دوست می‌شدند اما مشکل بزرگی وجود داشت. ایرانی‌ها درست و حسابی آداب دم کردن چای را بلد نبودند. ابزارش را هم نداشتند. دم کردن چای سماور لازم داشت

و به جز چند سماور که کشورهای خارجی به پادشاه ایران هدیه داده بودند، سماور دیگری در کار نبود. هرکسی هم بلد نبود قل قل سماور را راه بیندازد و آب را جوش بیاورد.



روزی فتح‌علی‌شاه قاجار که دلش چای می‌خواست، به خدمتکارهای دربار همایونی* گفت: «من دلم چای دیشلمه* می‌خواد.» و دستی به سبیل پرپشتش کشید و چشم‌هایش برق زد. در آشپزخانهٔ بزرگ دربار فقط یک نفر بلد بود با سماور کار کند. آن روز آن خانم کاربلد به دربار نیامده بود. چون کسی نمی‌توانست سماور را جوش

دربار همایونی: به قصر پادشاهی و کاخ سلطنتی، دربار همایونی می‌گفتند.
چای دیشلمه: چای تلخ یا چای قندپهلو همان چای دیشلمه است.

بیاورد، فتحعلی شاه تا آخر شب با یاد و خیال یک استکان کمرباریک
چای به خودش پیچید و به زمین و زمان بد و بیراه گفت.

